



قصه

دندان

جک لندن

مترجم
محمد قاضی

۱۳۹۸

سروش‌نامه لندن، جک، ۱۸۷۶-۱۹۱۶ م. London, Jack
عنوان و نام پدیدآور: سپیددندان/ جک لندن؛ مترجم: محمد قاضی
مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری: بیست و چهار، ۳۲۹ ص.

فروست: زمان: ۳
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۲۱-۵۲۷-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: White Fang
یادداشت: چاپ چهاردهم: ۱۳۹۸

یادداشت: کتاب حاضر در سال های مختلف توسط مترجمان و ناشران متفاوت ترجمه و منتشر شده است.
موضوع: داستانهای آمریکایی- قرن ۲۰ م. American Fiction -- 20th Century

شناسه افزوده: قاضی، محمد، ۱۳۷۶-۱۳۹۲ مترجم
شناسه افزوده: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
رده بندی کنگره: ۲ ۱۳۹۵-۴/۳۵۳ PS
رده بندی دیویی: ۸۱۴/۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۵۳۲۹۷

سپیددندان

نویسنده: جک لندن

مترجم: محمد قاضی

اپ نخست: ۱۳۳۵

چاپ چهاردهم: ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده سازی: انتشارات علمی و فرهنگی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی
کتیبه حر چاپ محفوظ است.



انتشارات علمی و فرهنگی

اداره مرکزی و مرکز پخش: خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، تهران، جمهوری اسلامی ایران (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۲۵؛ کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۳۳۱۳؛ صندوق پستی: ۱۵۱۸۷۳۳۳۱۳؛ تلفن: ۸۸۷۷۴۵۶۹-۷۰

فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲؛ تلفن: ۸۸۶۶۵۷۲۸-۲۹؛ تلفکس: ۸۸۶۷۷۵۲۴-۴۵

آدرس اینترنتی: info@elmifarhangi.ir و v.elmifarhangi.ir

وبسایت فروش آنلاین: www.farhangishop.com

فروشگاه مرکزی (پرنده آبی): خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، بین بلوار گلشهر و تاهید، ابتدای کوچه گلفام، پلاک ۷۲؛ تلفن: ۲۲۰۳۴۱۴۰۳

فروشگاه یک: خیابان انقلاب، روبه روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۱۶-۶۶۹۶۳۸۱۵ و ۷۸۶-۶۶۴۰۰۷۸۶
فروشگاه دو: میدان هفت تیر، خیابان کریمخان زند، بین قائم مقام قزاقی و خرمند، پلاک ۱۳؛

تلفن: ۸۸۳۴۳۸۰۶-۷

فهرست مطالب

پیشگفتار	نه
راجع به زندگی در بار لندن	نه
برجسته‌ترین آثار جک لندن	بیست و سه
فصل اول: ردپای شکار	۱
فصل دوم: ماده‌گرگ	۱۵
فصل سوم: فریاد گرسنگی	۳۱
فصل چهارم: جنگ دندان‌ها	۴۹
فصل پنجم: کنام	۶۷
فصل ششم: بچه‌گرگ خاکستری	۸۳
فصل هفتم: دیوار جهان	۹۲
فصل هشتم: قانون گوشت	۱۱۳
فصل نهم: آتش افروزان	۱۲۳

- فصل دهم: بندگی..... ۱۴۵
- فصل یازدهم: مطرود..... ۱۶۱
- فصل دوازدهم: ردپای اربابان..... ۱۶۹
- فصل سیزدهم: پیمان..... ۱۷۹
- فصل چهاردهم: قحطی..... ۱۹۳
- فصل پانزدهم: دشمن نژاد خود..... ۲۰۹
- فصل شانزدهم: ارباب دیوانه..... ۲۲۵
- فصل هفدهم: سلطان نیرت..... ۲۳۹
- فصل هجدهم: اجال ماق..... ۲۴۷
- فصل نوزدهم: تربیت پادشاه..... ۲۶۵
- فصل بیستم: رب النوع محبت..... ۲۷۵
- فصل بیست و یکم: سفر دراز..... ۲۸۹
- فصل بیست و دوم: سرزمین جنوب..... ۲۹۷
- فصل بیست و سوم: قلمرو ارباب..... ۳۰۷
- فصل بیست و چهارم: جاذبه جنسی..... ۳۱۹
- فصل بیست و پنجم: خواب گرگ..... ۳۲۱

پیشگفتار

راجع به زندگی و آثار جک لندن

جک لندن گورکی امریکایی و مانند همکار خود در زندگی پرآشوبش با عکس العمل‌های بی‌انتهایی که به تنوع و اختلاط نژادها بستگی دارد به بدترین عذاب‌های جسمی و روحی و صدمات بسیار، دچار شده است. او هم مانند گورکی در گرداب‌هایی که دیگر مردم افتادند و فرو رفتند، افتاد و قد راست کرد و امکان تدوین شاهکاری را یافت که در آن، اسالت و قدرت بیان در تجسم صحنه‌های زندگی بی‌نظیر است و به تقریب به تمام زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است.

جک لندن در سال ۱۸۷۶ در شهر سانفرانسیسکو پا به عرصه وجود نهاد. پدرش «جون لندن» در کالیفرنیا شکارچی بود و گاهی هم در مزارع به عنوان دشتبان یا چوپان اجیر می‌شد. در خون

خانواده او اختلاطی از شش نژاد مختلف انگلیسی، گالوایی، هلندی، سوئیسی، فرانسوی و آلمانی وجود داشت و از هر یک خصایلی به ارث در افراد خاندان مانده بود. اجدادش مردانی غیور، خشن و حادثه‌جو بودند؛ در مغزشان خرافات و عقاید پوچ دنیای کهن وجود نداشت و همه، وقتی جلای وطن کرده و رو به دیار «آتلانتیک» نهاده بودند، گرد کفششان را در سرزمین آبا و اجدادی تکان داده و با ریه‌های حدید، به دیار کار و فعالیت قدم گذاشته بودند.

جک آخرین فرد خانواده در خط مستقیم، یعنی آخرین سخی بود که از دامان آن کوه به دره بی‌سروته و پرماجرایی زندگی می‌گشت. تا سرنوشت او چه باشد!

هیچ کس در مرحله خواندن نوشتن به او نیاموخت و او خود در پنج‌سالگی هر دو را فرا گرفت. پدر و مادرش تصمیم گرفتند در ساعات فراغت از کاردستی او را به مدرسه بفرستند؛ چراکه از هشت‌سالگی به بعد او را در مزرعه‌ای به نام «ماری» گماشته بودند. مدرسه‌ای که جک را در آن گذاشتند مدرسه خوبی نبود و جک نتوانست در آنجا چیزی بیاموزد.

جک کوچک کم‌کم فکرش باز می‌شد و به تدریج به هم حس می‌کرد که ماورای زندگی مادی، دنیایی معنوی و اخلاقی نیز وجود دارد؛ ولی او راهنمایی نداشت. پدر و مادر و دوستان او هیچ کدام حرف او را نمی‌فهمیدند و کسی نبود که جک، افکار خود را با او در میان بگذارد. مردانی که او در بینشان زندگی

می‌کرد، لذت و تفریحی به جز می‌خوارگی نداشتند و ناچار جک از پنج‌سالگی می‌خوردن و مست‌شدن را یاد گرفت.^۱

جک چند کتاب برای خود دست و پا کرده بود و همین که فرصتی می‌یافت سر در آن‌ها فرو می‌برد. کتاب *قصر الحمراء* اثر سینگتن ایروینگ^۱ بیش از کتاب‌های دیگر، او را به شوق آورده بود. جک با الهام از آن کتاب، با آجر، قصری مینیاتوری ساخت که مانند الحمراء مناره و مهتابی و جلوخان داشت و با کتیبه‌های گچی، محل دانه‌های اصلی کتاب ایروینگ را نشان می‌داد؛ ولی افرادی که در مزرعه با او بودند معنی این شاهکار کودکانه را درک نکردند. یک روز مردم از شهر به مزرعه آمد که لباسی از پارچهٔ گرانبها به تن کفتری برای به‌پا داشت. جک دست او را گرفت و به قصر ساختهٔ خریس برد؛ اما معلوم شد که آقای شهری نیز بی‌سواد است و چیزی از *الحمراء* نمی‌داند.

کودکِ باذوق، مأیوس شد؛ این زندگی بی‌روح که گویی وی را به ادامهٔ آن محکوم کرده بودند در نظرش تریک و غم‌انگیز جلوه می‌کرد و چون هنوز در رؤیاهای شیرین خرسیر می‌کرد مناظر طبیعی مزرعه نمی‌توانست مایهٔ تسلی خاطر آن پوهنگ او

۱. Washington Irving (1782-1859): مورخ و نویسندهٔ نامی امریکا که مسافرت‌های متعددی به اروپا کرد و مدت‌ها در کشورهای انگلستان و اسپانیا اقامت گزید. سبک او زیبا، نشر او روان و شاهکار او کتاب *قصر الحمراء* است.

باشد. از آن دشت‌ها، مزرعه‌ها، بیشه‌ها، دره‌ها و تپه‌هایی که برای او در حکم زندان بودند بدش می‌آمد و می‌خواست مانند «سپیددندان»، بچه‌گرگ قهرمان اثر معروف خود، افق مقابل خویش را بشکافد؛ دیوار محیط کوچک خود را فرو ریزد و ندای مبارزه‌طلبی با زندگی را در عالم دراندازد.

در دهان او در یازده سالگی برآورده شد؛ چه، در آن اوان با پدر و مادرش، مزرعه را ترک گفتند و به «اوکلاند» یکی از شهرهای ساحلی اقیانوس کبیر رفتند. در آنجا یک وقت خود را به سه کا اختصاص داد: رفتن به کتابخانه و مطالعه که خوشبختانه برای او محال بود؛ رفتن به مدرسه و رفتن به روزنامه‌فروشی برای سرار معاش. این شغل هم چندان درخشان نبود ولی او با کمی صبر و حوصله و با هوش و فراستی که داشت می‌توانست کار بهتری بدست بیاورد. در آخر، شیطان ماجراجویی و نفرت از فرمانبرداری، جک را داشت تا ترک پدر و مادر گوید و به دسته دزدان صدف و مروارید بپیوندد. این شغل استفاده‌های کلان و خطرهای بی‌شمار داشت؛ ولی خوشبختانه جک در تمام مدتی که به کار مشغول بود، به دست پدر نیفتاد. سپس در یکی از کشتی‌های نظارت بر صید ماهی اسیر شد و چون دزدی بود که ژاندارم شده بود بهتر از هر کس می‌توانست با بازرسان دولتی همکاری کند و جلوی قاچاق ماهی را بگیرد. جک از این مخمصه هم — که به علت برخورد با

قاچاقچیان قهار و بی رحم ممکن بود به قیمت جانش تمام شود — سالم جست و همین که قراردادش به سر رسید برای شکار نهنگ یا کشتی عازم «باب برنگ» و سواحل ژاپن شد.

وقتی پس از طی مراحل وحشت‌بار و خطرناک که خاطره آن را فقط در جام باده می‌توانست فراموش کند به کشور خود بازگشت، دوباره به دامان خانه و خانواده پناه برد و چون بدنی خوی و عضلاتی آهنین داشت، در بندر به عنوان کارگر بارانداز استخدام شد. یک بر پشت لخت و عریان خود که همیشه عرق سیاه و چربی آن را از گونی‌های زغال را از کشتی به انبارها حمل می‌کرد، چند روز بعد در یک کارخانه گونی‌بافی کارگر شد و هر روز از ساعت شش صبح تا هفت بعدازظهر کار می‌کرد. وی کار بدنی را وظیفه بزرگ انسانی و وسیله تقدیس و تطهیر زندگی و مایه رستگاری می‌دانست.

فرصت مختصری که کارخانه برای او راحت کارگر جوان باقی گذاشته بود صرف تدوین و انشاد آثار ادبی او شد. یکی از روزنامه‌های سانفرانسیسکو برای تهیه مقاله‌ای دربارهٔ هنر بدیع طبیعت که از دو هزار کلمه بیشتر نباشد جایزه‌ای تعیین کرده بود. مادر جک وی را تشویق کرد که بخت خود را بیازماید. جک به نوشتن پرداخت و مقاله‌ای تحت عنوان «طوفانی مهیب در سواحل ژاپن» در همان شب نوشت. شب دوم از مقاله خود خوشش نیامد و دو هزار کلمه دیگر نوشت. شب سوم از تلفیق دو

نوشته قبلی خود مقاله دیگری تألیف کرد که خودش آن را پسندید. از قضا جایزه اول به او تعلق گرفت و جوایز دوم و سوم به دو دانشجو داده شد؛ بدین طریق یک کارگر جوان مسابقه نویسندگی را از دو دانشجوی دانشگاه برد.

پس از آن مقاله دیگری برای همان روزنامه فرستاد، ولی این بار نامی نداشت. آن گاه با چوبدستی و کوله‌پشتی رو به سیاحت نهاد و سراسر قاره آمریکا را پیاده طی کرد تا به «بوستن» رسید. از آنجا به سمت غرب رفته و اجعت به وطن از راه کانادا حرکت کرد؛ لیکن در کانادا بدو اقامت نگذاشتند و او را به زندان افتاد. در سال ۱۸۹۵ در نوزده سالگی به او کلاند بر شست و دربار و سرایدار یکی از مدارس متوسطه شد؛ ضمناً در انتشار مجله ادبی مدرسه هم کمک کرد. جک نوول‌ها و داستان‌های نخستین خود را در شرح ماجراهای زمینی و دریایی و پیاده‌روی‌های او بود به مجله ادبی مدرسه داد.

یک سال بعد، از آن شغل خسته شد و به سانفرانسیسکو بازگشت؛ در آنجا به دانشگاه رفت و یک تحصیل معاش همچنان برای او مشکلی عظیم بود؛ ناچار در کارگاه لایه‌شویی و اتوکشی به عنوان مستخدم مشغول شد. اتوی گرم و قلم سبک در دست او جابه‌جا می‌شد؛ ولی گاه قلم از دست خسته‌اش بر زمین می‌افتاد و از کثرت شب‌زنده‌داری چشمش روی کتاب بسته می‌شد؛ چنان که بیش از سه ماه نتوانست به این وضع ادامه دهد و ناچار راه شمال را در پیش گرفت.